

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



دانشگاه اصفهان

دانشکده ادبیات و علوم انسانی

گروه فلسفه

پایان نامه ی کارشناسی ارشد رشته ی فلسفه گرایش غرب

بررسی انتقادات نیچه بر اخلاق مسیحی

استاد راهنما:

دکتر غلامحسین توکلی

استاد مشاور:

دکتر محمد جواد صافیان

پژوهشگر:

سهیلا جریده

اسفند ماه ۱۳۸۹

کلیه حقوق مادی مترتب بر نتایج مطالعات، ابتکارات و
نوآوری های ناشی از تحقیق موضوع این پایان نامه
متعلق به دانشگاه اصفهان است.



دانشگاه اصفهان

دانشکده ادبیات و علوم انسانی

گروه فلسفه

پایان نامه ی کارشناسی ارشد رشته فلسفه خانم سهیلا جریده

تحت عنوان

بررسی انتقادات نچه بر اخلاق مسیحی

در تاریخ ۸۹/۱۲/۱۷ توسط هیأت داوران زیر بررسی و با درجه ... عالی ... به تصویب نهایی رسید.

۱- استاد راهنمای پایان نامه	دکتر غلامحسین توکلی	با مرتبه ی علمی استادیار	امضا
۲- استاد مشاور پایان نامه	دکتر محمد جواد صافیان	با مرتبه علمی استادیار	امضا
۳- استاد داور داخل گروه	دکتر فتحعلی اکبری	با مرتبه ی علمی دانشیار	امضا
۴- استاد خارج از گروه	دکتر محمد مهدی مشکاتی	با مرتبه ی علمی استادیار	امضا

امضای مدیر گروه فلسفه
دانشکده ادبیات و علوم انسانی
گروه فلسفه

تقریم بہ

آنکد جو دوش سر آغاز خو بن و مہربان ارست و رگاہش سر چشہ پاکہ

برادر م

و تقدیرم جا زو ادہ اہم پاس مہربان شان

چکیده

نقدهای اخلاقی نیچه، مهمترین بخش فلسفه اوست. او به عنوان فیلسوفی که اخلاق و مباحث آن، یکی از مهمترین دغدغه‌های او محسوب می‌شد، به یکی از سر سخت‌ترین منتقدین اخلاق مسیحی بدل شد. نیچه را نمی‌توان تنها، مخالف اخلاق مسیحی دانست؛ زیرا اونفی کننده هر گونه اخلاقی است که مبتنی بر حس گنه کاری، ترس و حقارت است. از نظر او تنها یک مسیحی وجود داشت که او نیز بر صلیب مرد. آنچه امروزه مسیحیت نامیده می‌شود، تنها آرمان‌های زاهدانه‌ای است که کاملاً با حقیقت از دیدگاه مسیح در تضاد است. نیچه مسیحیت را حربه‌ای در دست قوم یهود می‌داند که به واسطه آن، ارزش‌های والا و برتر را نابود کرده و اخلاق بندگی را بنیان نهادند. او ناقد اخلاقی است که تحقیر کننده شور، هیجان و غرایز اصلی است؛ پس هدف نیچه ترویج بی‌اخلاقی نبوده است. او با جمله "خدا مرده است" قصد دارد، مهر باطلی بر اخلاق مسیحی بزند و ارزش‌های تازه‌ای را بنیان نهد که ریشه در امور طبیعی و غریزی داشته باشد و نافی زندگی نباشند. پس در عین حال که او ویران کننده اخلاق کنونی است، نوید بخش ارزش‌هایی است که اکنون در پرتو مسیحیت رنگ باخته‌اند. او قصد دارد بنیان گذار اخلاقی باشد که روایتگر شور، زندگی و روح دیونوسوسی است.

کلید واژه‌ها: مسیح، مسیحیت، دیونوسوس، آپولون، بازگشت جاودان، محبت، گناه، بخشش.

فهرست مطالب

صفحه

عنوان

پیشگفتار ج

فصل اول: کلیات

۱-۱- اخلاق ۱

۱-۱-۱- اخلاق توصیفی ۳

۱-۱-۲- اخلاق هنجاری ۳

۱-۱-۳- فرا اخلاق ۳

۱-۲- دین ۴

۱-۳- ارزش ۶

۱-۴- رابطه دین و اخلاق ۸

فصل دوم: اخلاق مسیحی

۲-۱- مقدمه ۱۲

۲-۲- مبانی مسیحیت ۱۵

۲-۲-۱- گناه ۱۵

۲-۲-۲- عنایت ۱۷

۲-۲-۲-۱- فیض یا لطف الهی ۱۸

۲-۲-۳- نجات و رستگاری ۱۹

۲-۳- آموزه های مسیحیت ۲۱

۲-۳-۱- محبت ۲۱

۲-۳-۲- عشق ۲۴

۲-۳-۳- زهد و فروتنی ۲۶

۲-۳-۴- بخشش ۲۷

۲-۳-۵- امید ۲۹

فصل سوم: رویکرد نیچه به اخلاق

۳-۱- نیچه و تبارشناسی اخلاق ۳۱

۳-۱-۱- اخلاق بردگان و مهتران ۳۴

..... ۳۷	۲-۳- اراده مطعوف به قدرت
..... ۳۹	۱-۲-۳- اراده معطوف به قدرت و اخلاق
..... ۴۱	۳-۳- ابر انسان
..... ۴۳	۱-۳-۳- گناه
..... ۴۵	۲-۳-۳- آرمان زهد
..... ۴۶	۱-۲-۳-۳- کشیشان و آرمان های زاهدانه
..... ۴۸	۴-۳- خدا از نظر نیچه
..... ۵۱	۱-۴-۳- نیست انگاری
..... ۵۳	۵-۳- نیچه و نقد اخلاق مسیحی
..... ۵۳	۱-۵-۳- نیچه و مسیح
..... ۵۵	۲-۵-۳- نیچه و مسیحیت

فصل چهارم: ارزیابی نیچه

..... ۶۲	۱-۴- واکنش مثبت: نیچه خالق ارزش های نو
..... ۶۳	۱-۱-۴- آپولون و دیونسیوس
..... ۶۴	۲-۱-۴- بازگشت جاودان
..... ۶۶	۲-۴- واکنش منفی: نقد بر اخلاق نیچه
..... ۶۹	۳-۴- نتیجه گیری
..... ۷۱	منابع و مأخذ

پیشگفتار

در این رساله تلاش محقق بر این اینست تا با بررسی جنبه‌های اخلاق مسیحی، بتواند نقدهای نیچه را بر آن ذکر کند. اخلاق مسیحی ریشه در الاهیات مسیحی دارد. این اخلاق مبتنی بر منابعی، نظیر: موعظه‌های مسیح، احکام دهگانه و عهد جدید است.

کلیدی آراء مسیحیت بر... وجود موجود الهی مبتنی است که با مسیح یکی است و خداوند اراده‌اش را بواسطه او آشکار می‌کند. با توجه به اینکه ارزشها در مسیحیت، ریشه در قوانین الهی دارند؛ پس درستی اراده انسان با اراده الهی سنجیده می‌شود. از دیدگاه مسیحیت، مسیر زندگی انسان بر اساس تدبیر الهی مشخص می‌شود؛ ولی این مسئله منافاتی با اراده انسان ندارد.

از سوی دیگر نقدهای نیچه بر اخلاق مسیحی مهمترین بخش فلسفه او را شکل می‌دهد. نیچه را نمی‌توان صرفاً ناقد اخلاق مسیحی دانست؛ زیرا او بر هر اخلاقی که مبتنی بر ترس، حقارت، گناهکاری و فرامین سلبی است، حمله می‌کند. او مسیحیت امروزه را آرمانهایی می‌داند که بر شالوده دروغ و کینه‌توزی شکل گرفته است. از اینرو او معتقد است که تنها یک مسیحی وجود داشت که او نیز بر صلیب مرد. او مسیحیت و حتی مسیح را حربه‌ای در دست قوم یهود می‌داند تا بواسطه آن بتواند ارزشهای والا و برتر را ویران کنند تا بتوانند اخلاق بندگی را بنیان نهند.

او آرمانهای زاهدانه مسیحیت را به شدت نقد می‌کند و به گفته خود او ناقد اخلاقی می‌شود که تحقیر کننده شور، هیجان و زندگی است؛ البته نم‌توان و نباید با توجه به عبارات بالا و حتی جمله «خدا مرده است» او را فردی بی‌اخلاق و بی‌قید و بند تلق کرد. زیرا او با نقد اخلاق و خدای موجود، قصد دارد تعبیری نو از اخلاق و خدا ارائه دهد. در واقع او قاتل خداوند و در نتیجه تنزل بنیان‌های اخلاق را همان مسیحیانی می‌داند که این مفاهیم را دستمایه اعمال قدرت خود قرار داده‌اند.

پس به دلیل اهمیت مسئله لازم است اخلاق مسیحی و ابعاد آن کاویده شود و با توجه به آن نقدهایی که نیچه بر بخش‌های مختلف این اخلاق وارد می‌کند نیز مورد بحث و بررسی قرار بگیرد.

نبود اثر مسووطی در رابطه با اخلاق مسیحی و نقدهای نیچه بر آن بیانگر اهمیت این رساله است؛ آثار زیادی در خصوص نیچه و نقدهای او بر اخلاق است؛ اما هیچ اثری وجود ندارد که اخلاق مسیحی را به گونه‌ای جداگانه مورد بررسی قرار داده باشد. برای مثال:

یاسپرس در کتاب "نیچه و مسیحیت" آرای نیچه درباره‌ی مسیحیت و ایمان را بیان می‌کند و به دیدگاه‌های نیچه درباره‌ی زوایای مختلف مسیحیت را مورد بررسی قرار می‌دهد.

ج.ب. استرن نیز در کتاب "نیچه" در سه بخش مختلف، آراء نیچه در باب اخلاق را به تفصیل شرح می‌دهد. کاپلستون در اثر "نیچه فیلسوف فرهنگ" با بررسی و شرح زندگی و اندیشه‌های نیچه، دیدگاه‌های او را درباره اخلاق مسیحی را با رجوع به آثارش بررسی و نقد می‌کند.

معصومه پارسا نیز در رساله ارشد خود یعنی "اخلاق در فلسفه نیچه" بحث خود را بر اخلاق از دیدگاه نیچه متمرکز کرده است و آن را مورد بررسی قرار می‌دهد.

ماکس وبر در "اخلاق پروتستانی و روح سرمایه‌داری" اخلاق را در دو شاخه مهم مسیحیت است که عبارت است از پروتستان و کاتولیک، بررسی می‌کند و تأثیر آن را بر حیات اجتماعی و اعتقادی تبیین می‌کند.

با عنایت به موارد گفته شده؛ در این رساله قصد داریم با برگزیدن این موضوع به عنوان محور این رساله تا جایی که امکان دارد در روشن شدن بیشتر این موضوع و پاسخگویی به برخی از سؤالات مطرح شده در این زمینه بپردازیم. هدف اصلی ما در این رساله این است که مؤلفه‌های اخلاق مسیحی را شرح دهیم؛ سپس واکنش‌های مثبت و منفی نسبت به اخلاق نیچه را نیز شرح دهیم.

در این رساله در زمینه اخلاق مسیحی بیش از هر چیزی انجیل به عنوان کتاب مقدس مسیحیان مورد توجه قرار گرفته است. در شرح آراء و نظریات نیچه نیز با توجه به اینکه تقریباً تمامی آثار او به زبان فارسی ترجمه شده است، و او در دو کتاب تبارشناسی اخلاق و دجال به تفصیل آراء خود را درباره مسیحیت شرح داده است؛ بیشترین توجه معطوف به خود آثار او بوده است.

در راستای تبیین بحث و تحقق اهدافمان، این رساله در چهار فصل نظم داده شده است:

فصل اول کلیات است که در آن ماهیت مفاهیمی چون اخلاق، دین و ارزش مورد تحلیل قرار می‌گیرد؛ از این جهت که این مفاهیم، مفاهیم اصلی این رساله هستند با ابتدا دقیقاً بررسی می‌شدند و در آخر رابطه‌ی دین و اخلاق را از منظرهای متفاوت مورد تحلیل قرار می‌گیرد. در این قسمت با تحلیل تمام زوایای این ارتباط، خواننده تأثیر پذیری عمیق اخلاق از دین را در می‌یابد.

در واقع اخلاق حجیت و پایداری خود را مدیون دین است. اخلاق بون پشتوانه دین، متشکل از هنجارهای مترزلی خواهد بود که هر آن در هم می‌شکنند و فرو می‌ریزند.

در فصل دوم تلاش بر این است تا اخلاق مسیحی با توجه به تفکیک بین مبانی و آموزه‌های آن مورد توجه قرار گیرد. مبانی مسیحیت یعنی دو اصل گناه و رستگاری، اصولی هستند که مسیحیت بر مبنای آنها شکل گرفته است و تمام آموزه‌های این دین در راستای زدودن گناه و رسیدن به رستگاری بیان شده‌اند.

آموزه‌های مسیحیت متشکل از آراء و قوانینی هستند که مسیح حواریون را به عمل بر اساس آنها موعظه می‌کند. این آموزه‌ها: عشق، بخشش، ایمان و زهد و فروتنی است که فرد برای رسیدن به رستگاری و ملکوت آسمانها باید آنها را چراغ خود قرار دهد.

در فصل سوم رویکرد نیچه به اخلاق و نهایتاً اخلاق مسیحی مورد توجه قرار گرفته است. واژه‌های کلیدی فلسفه نیچه مثل ابر انسان، اراده معطوف به قدرت به گونه‌ای مرتبط با بحث او درباره اخلاق هستند. در این بخش تلاش شده ذیل نیچه و تبارشناسی اخلاق، اراده معطوف به قدرت، ابر انسان، آرمانهای زاهدانه و نهایتاً نیست انگاری به خوبی تحلیل و مورد بررسی قرار گیرد. در نهایت تحت عنوان نیچه و نقد اخلاق مسیحی، آراء نیچه در مورد مسیحیت به تفصیل ذکر شده است.

فصل چهارم، در این فصل از دو جهت منفی و مثبت ارزیابی شده است. نیچه به عنوان خالق ارزشهای نو بیانگر جنبه مثبت اوست که او برای مقابله نیست انگاری تلاش می‌کند تا به باورهای دیونوسیوسی و بازگشت جاودان، خالق ارزشهایی می‌شود که زندگی، شور و سر مستی محورهای اصلی آن را شکل می‌دهند. در بخش واکنشهای منفی به نقد-

های نیچه بر آراء اخلاقی نیچه مورد نقد و بررسی فلاسفه مختلف قرار گرفته است. در نهایت نیز نگارنده تلاش کرده است که بیان که بر خلاف اینکه بسیاری آراء نیچه را بیانگر بی‌اخلاق بودن او دانسته‌اند، او سعی کرده است اخلاق را از انحطاط برهاند؛ حال در اینکه او تا چه اندازه توانسته است در این تلاش خود موفق شود، مقوله‌ای جداست. قصد او از نقد اخلاقیات، ترویج بی‌اخلاقی نیست؛ بلکه کوشش او همواره در این راستا بوده است که بتواند اخلاقی پویا و شاد بنیان نهد که سر انجام آن مختوم به نیست انگاری نباشد.

فصل اول

کلیات

۱-۱- اخلاق

از همان اوان کودکی زبان ما مملو از سخنان اخلاقی است. مثلاً یاد می‌گیریم دروغ بگوییم تا تقصیر را متوجه برادر کوچکمان کنیم. هرگاه رفتاری غیرمنصفانه از معلم خود ببینیم، عصبانی می‌شویم. در حین تماشای یک تئاتر یا فیلم از حضور قهرمان شادمان می‌شویم و هرگاه بر انسان‌های شرور غالب می‌شود؛ کف می‌زنیم و نمی‌خواهیم قوای شر پیروز شوند. کودک از سن سه یا چهار سالگی "می‌داند" که چیزهای خوب و بد وجود دارند. او می‌داند که حالا در برابر رفتارهایش مسئول است. از اینرو، متوقع است که در ازای رفتارهای خوبی که از او سر می‌زند؛ پاداشی بگیرد و از همین رو نیز سعی می‌کند تا جایی که ممکن است در معرض مجازات و تنبیه قرار نگیرد. اما آنچه که در اینجا حائز اهمیت است؛ دریافتن این نکته است که اخلاق در لغت به چه معنا است و ما از کاربرد این واژه چه منظور می‌کنیم.

معادل واژه اخلاق در زبان انگلیسی Ethics می‌باشد. پاره‌ای از نویسندگان غرب ترجیح می‌دهند بین واژه Moral و Ethics تفکیک قائل شوند. در این تفکیک می‌توان گفت Moral اشاره به رفتار فردی دارد. در این معنا اخلاق، فضای فضیلت فردی را سامان می‌بخشد. از دیگر سوی Ethics اشاره به ارزش‌های خاص جامعه دارد و در این معنا اخلاقیات، فضای ارزش‌های اجتماعی را نمایانگر می‌سازد.

اخلاق در لغت به معنای خلق و خوی است؛ برخی از مفسران و علمای اخلاق "خلق" را اینگونه تعریف کرده‌اند: «ملکه نفسانی که افعال از آن به آسانی صادر می‌شود» اما برخی دیگر این تعریف را کامل ندانسته و معتقدند:

«موضوع علم اخلاق اعم از ملکات نفسانی است که فلاسفه اخلاق تا کنون بر آن تأکید داشته‌اند و شامل همه کارهای اختیاری انسان که دارای بار ارزشی است، می‌شود. یعنی متصف به خوب و بد بوده و می‌تواند برای نفس کمالی فراهم آورد و یا موجب رذیلت و نقصی در نفس شود» (طباطبایی، جلد نوزدهم: ۱۹).

برخی دیگر اخلاق را این‌گونه تعریف می‌کنند:

«اخلاق، عبارت از ملکات و هیئت‌های نفسانی است که اگر نفس به آن متصف شود به سهولت کاری را انجام می‌دهد؛ همانطور که صاحبان صنعت‌ها و حرفه‌ها به سهولت کار خود را انجام می‌دهند، صاحبان ملکات فاضله و رذایل هم به سهولت کار خوب یا بد می‌کنند» (مصباح یزدی، جلد یک: ۲۵).

به هر حال، همه این تعاریف از اخلاق بیانگر این نکته هستند که اخلاق ریشه در درون و گرایشهای درونی دارد. اخلاق با بحث از رفتارهای انسانی مرتبط است. ارسطو، در مقام یکی از بزرگترین فلاسفه یونان، نیز حکمت را به دو بخش نظری و عملی تقسیم می‌کند؛ او اخلاق را در زمره حکمت عملی به شمار می‌آورد؛ چرا که از دیدگاه او اخلاق با عمل و رفتارهای انسانی سرو کار دارد.

نکته‌ای که وجود دارد این است که دستور العملهای اخلاقی که همیشه به صورت باید‌ها و نبایدهای اجتماعی به مردم ابلاغ می‌شوند حتی آداب و رسوم یک سرزمین را تحت الشعاع قرار می‌دهند؛ لذا گاهی ممکن است تصور شود که اخلاق و رعایت مسائل مربوط به آن کار دشواری است؛ گویی انسان بهره‌مند از اخلاق، سنگ بزرگی را بر دوش گرفته و زیر بار طاقت فرسای آن شانه‌هایش خمیده است. گمان می‌شود که اخلاق فهرستی از منهیات است: این کار را نکن، این چیز را نگو، به آن چیز فکر نکن، تو اجازه نداری، شایسته نیست چنین کاری را انجام دهی، تو حق نداری. نه، نه، و نه. ریشه این تصور بر می‌گردد به اینکه ما منشأ فعل اخلاقی را چه بدانیم. این مسئله، یکی از مهمترین مسائلی است که در حوزه اخلاق طرح می‌شود. محققان و پژوهشگران مطالعات و پژوهش‌های اخلاقی را در سه حوزه انجام می‌دهند: مطالعات توصیفی، هنجاری و تحلیلی یا فرااخلاقی. با توجه به این سه حیطه می‌توان اخلاق را به سه گونه تقسیم کرد:.

۱-۱-۱- اخلاق توصیفی

اخلاق توصیفی به توصیف و معرفی اخلاقیات گروه ها و جوامع مختلف می پردازد. در این اخلاق محققان صرفاً در پی ارائه گزارش از اخلاقیات خاصی هستند. هدف از انجام این پژوهش ها فقط آشنایی با نوع رفتار اخلاقی فرد یا جامعه ای خاص است و نه تحلیل عقلی و فلسفی اخلاقیات یا توصیه و ترغیب افراد به عمل یا اجتناب از آن ها. جامعه شناسان، مردم شناسان و مورخان معمولاً این مطالعات را انجام می دهند.

۱-۱-۲- اخلاق هنجاری

اخلاق هنجاری، اخلاق دستوری نیز نامیده می شود. موضوع این اخلاق بررسی افعال اختیاری انسان و صفات اختیاری انسان از حیث خوبی و بدی است. در اخلاق هنجاری، اصولی بررسی می شود که به انسان چگونه زیستن را نشان می دهد. پرسش های مطرح شده در این نوع اخلاق عبارتند از: اصول اساسی مربوط به درست یا نادرست چیست؟ چه چیزهایی در زندگی نهایتاً ارزشمندند؟ جامعه ی عادلانه چگونه باید باشد؟ چه چیز باعث می شود که کسی خوب باشد؟ (شریفی، ۱۳۸۶: ۲۷-۲۶).

روش بحث در این نوع پژوهش استدلالی و عقلی است.

اخلاق هنجاری دارای دو مرتبه است: الف) نظریه هنجاری که در پی خلق اصول اخلاقی بسیار کلی است، برای مثال "همیشه باید کاری کرد که مجموع لذت های همه افراد را به بیشترین حد می رساند".

ب) اخلاق هنجاری کاربردی: در این بخش مسائل اخلاقی خاصی مثل سقط جنین یا دروغگویی مورد مطالعه یا بررسی قرار می گیرد. این نوع اخلاق علاوه بر صورت بندی و تنظیم اصول اخلاقی به گونه ای عقلانی از این احکام دفاع می کند (گنسلر، ۱۳۸۵: ۳۱).

در نهایت به طور کلی می توان گفت که در اخلاق هنجاری محققان در پی پاسخ به مسائلی چون دلیل درستی کارهای درست چیست؟ و چرا باید متخلق به اخلاق فاضله شد و از اخلاق رذیله پرهیز کرد؟ هستند.

۱-۱-۳- فرا اخلاق

فرا اخلاق پایه ای ترین شاخه فلسفه اخلاق است. موضوع فرا اخلاق افعال اختیاری انسان یا رفتارهای مورد پذیرش گروه یا جامعه خاصی نیست بلکه تمام احکام و مفاهیم اخلاق هنجاری را مطالعه و بررسی می کند. هدف این اخلاق، بررسی تحلیلی و فلسفی مفاهیم و احکام اخلاقی است. این بخش از اخلاق قصد ندارد درستی

یا نادرستی و حقانیت یا ابطال گزاره های اخلاقی را بررسی کند بلکه تنها وظیفه آن بررسی معنای "خوب" و "بد" و تحلیل گزاره های مربوط به آن است.

در فرااخلاق احکام و مفاهیم اخلاقی از سه جهت مورد توجه قرار می گیرند: از حیث معنا شناسی که تنها مربوط به مفاهیم اخلاقی است و از حیث معرفت شناسی و وجود شناسی که احکام اخلاقی را مورد بررسی و چالش قرار می دهد (شریفی، ۱۳۸۶: ۲۷-۲۶).

علم اخلاق، را نمی توان چون علوم نظری دیگر، عقلی محض دانست که صرفاً بعد عقلانی و نظری انسان را تقویت می کند بلکه همچنان که ذکر شد هدف اصلی آن، آموزش درست رفتار کردن و نیک زیستن است.

۱-۲- دین

واژه ی دین religion از واژه لاتینی religare مشتق شده است و معنی آن متصل شدن یا محکم اتصال یافتن است. انسان دیندار خدا را می پرستد و رفتار خود را با خواست او یکی می کند. او این اعمال را به اراده ی خود پیوند می دهد و از همین رو از خودش می پرسد که آیا کارهایی که انجام می دهد با خواست خدا یکی است و از همین روی است که دین در تاریخ، مهمترین نوع قواعد رفتاری بوده است (زاگال، ۱۳۸۶: ۲۶-۲۵).

دو نوع دین وجود دارد: دین طبیعی و دین وحیانی. دین "طبیعی" رابطه ای با خداست که انسان از خود و با قوای طبیعی بر قرار کرده است. دین "وحیانی" رابطه ای است که خدا با انسان ها بنا می کند. در دین وحیانی رابطه به گونه ای است که ابتکار از سوی خدا است و او به انسانها حقایق جاودان و فرامین اخلاقی و آیینی ابلاغ می کند. دین وحیانی فراتر از طبیعت است، به این معنی که عقل انسانی به تنهایی کافی نیست؛ بلکه ایمانی فراتر از طبیعت یعنی رحمت خدا لازم است تا راهی به جانب آن یافت شود (زاگال، ۱۳۸۶: ۲۶).

روشن و واضح است که نه دین وحیانی و نه دین طبیعی هیچ کدام مخالف عقل نیستند. ما به دین طبیعی تنها با استفاده از عقل انسانی نائل می شویم. دین فرا طبیعی به رحمت خدا محتاج است و عقل انسانی را به حقایقی ارتقا می دهد که اگر به خود واگذار می شد، هرگز نمی توانست به آن برسد. دین فرا طبیعی عقل را نفی نمی کند؛ بلکه آن را لازم می شمرد.

دین نقش تعیین کننده ای در حیات اجتماعی دارد، دین علاوه بر معنا کردن جهان بینی بشر و پاسخ به دغدغه های ذهنی نوع انسان در خصوص مبنا و وجود که سبب پدید آمدن نوعی اقتناع اجتماعی می شود، کار کردهای اساسی دیگری هم دارد. دین سر چشمه جوشان ارزشهای مورد نیاز فردی برای رسیدن به آرمان انسان

کامل را با اتصال به یک منبع مقدس به افراد عرضه می‌کند، و با ارائه فرمانهای اخلاقی و اندرزهای اجتماعی باعث رسیدن به زندگی متعادل و هدفمند افراد می‌گردد و چارچوب تعریف شده‌ای از تیپ ایده‌آل انسان مذهبی و ویژگیهای یک آرمان شهر و مدینه فاضله به دست می‌دهد. دین به انسان می‌آموزد چگونه باید زیست، چگونه با دیگران تعامل داشت و ارزشهای ماندگار یک انسان الهی را برای رسیدن به ارزشی مطلق (خدا) که یکتا و پاک از هر کم و کاستی است، عرضه می‌دارد.

به رغم آنکه فروید دین را یک توهم می‌داند در عین حال ضرورت انکار ناپذیر باور دینی و اراده‌ای نیرومندتر از خرد را دو کارکرد مهم دین می‌داند، و در جمله معروفی می‌گوید: مؤمنان با پذیرفتن روان رنجوری جهانی، خودشان را از شر روان رنجوری شخصی رها می‌سازند. (همیلتون، ۱۳۷۷: ۱۰۲)

رادکلیف بروان مردم شناس انگلیسی می‌گوید: دین نیز مانند اخلاق و قانون بخش مهم و حتی اساسی دستگاه اجتماعی و جزئی از آن نظام پیچیده است که انسانها با آن می‌توانند، در یک تنظیم سامانمند روابط اجتماعی با هم زندگی کنند. (همان)

ماکس وبر نوعی رهیافت روان شناختی در مورد دین مطرح می‌کند که در برگیرنده مبانی عقلی و عاطفی دین است. (همان)

نتیجه بحث فوق: دین توانایی زیادی در خلق ارزشهای جدید و نیز حراست از آنها دارد و می‌تواند بر نهادهای اجتماعی و افراد اثر گذارد.

در تعریفی که علامه از دین ارائه داده است دین مجموعه‌ای " مشتمل بر یک سلسله عقاید و اخلاق و عبادات " نامیده شده است. او در حقیقت دین را سلوک فکری و عملی در زندگی دنیا می‌داند که تأمین کننده صلاح و سعادت انسان در این جهان به گونه‌ای است که با کمال اخروی و زندگی جاودان حقیقی مطابق باشد و در جایی دیگر دین را اصول علمی و عقیدتی و احکام عملی می‌داند که اعتقاد به آن و تطبیق عمل بر وفقش سعادت حقیقی انسان را تأمین می‌کند. با توجه به تعاریف ذکر شده مقوم ماهیت دین، ارتباط آن با خدای جهان و برنامه ریزی برای عقیده و رفتار انسان‌هاست.

از نظر تیلور دین، ایمان به موجودات روحانی است و برخی هم دین را عبارت از اطاعت و ایمان به یک یا چند قوه مافوق انسانی می‌دانند که مستحق عبادت است (سبحانی، ۱۳۷۸: ۱۵-۴).

به هر حال، نقشی که دین در حیات و زندگی فردی و اجتماعی بشر بازی می‌کند، غیر قابل انکار است. دین به عنوان منبع ارزشهای مورد نیاز فردی برای رسیدن به آرمان اخلاقی لازم است. انسان دیندار می‌داند که چگونه باید زیست و با دیگران تعامل داشت تا بتوان به خداوند به عنوان ارزش مطلق رسید.

خدا موضوع اصلی دین است؛ از اینرو الاهیات یا دین، رفتار همه موجودات را در ارتباط با خداوند مورد بحث قرار می‌دهد. الاهیات متعالی را می‌توان علم به خداوند و امور مقدس دانست تا جایی که بر الهام الهی مبتنی باشد. موضوع این نوع الاهیات صرفاً تبیین خداوند و ذاتش نیست؛ بلکه به افعال و اعمال انسانی که ما را به رستگاری و حیات متعالی می‌رساند نیز توجه دارد.

ویل دورانت در کتاب لذات فلسفه به جای تبیین خاصیت دین، آثار و وظایف آن را در حیطه جوامع بررسی می‌کند و بر این باور است که دین آرامش بخش است و زاده‌ی نیازهای غریزی و عاطفی خود انسانهاست. او زندگی بدون دین را، پست و ملال‌انگیز می‌داند و معتقد است که دین زندگی را به سفر مقدس و شاعرانه‌ای مبدل می‌کند که به سوی هدفی شریف رهسپار است (همان).

۱-۳- ارزش

اگر چیزی به هر نوعی مفید باشد و منظوری را تأمین بکند و کمالی برای یک درجه از درجات وجود انسان و یک قوه از قوه‌های انسان باشد و از طرف دیگر رایگان نباشد؛ یعنی به سادگی در دسترس نباشد و قابل انحصار هم باشد، اینجا ارزش پیدا می‌شود. هوا ارزش ندارد. چرا؟ زیرا اولاً رایگان است. یعنی به اندازه‌ای که همه از آن استفاده کنند وجود دارد و ثانیاً قابل مالکیت و انحصار نیست؛ ولی در مورد زمین چنین نیست. عده‌ای زمینها را به خود اختصاص می‌دهند و دیگران را محروم می‌کنند و از اینجا ارزش به وجود می‌آید. در این مثال ارزش هوا از جهت وابستگی حیات ما به آن مورد بررسی قرار نگرفته است. ارزش و منفعت هر دو از یک مقوله‌اند؛ یعنی از یک جهت یک جور هستند، هر دو با «واقعیت انسان» ارتباط دارند؛ منتهی انسان تنها این بنیه‌ی مادی نیست، خیر مادی برای او نوعی ارزش دارد و خیر معنوی نوعی دیگر. در اینجا است که بحث از ارزش مادی و معنوی به میان می‌آید. آنچه به عنوان ارزش و ارزش‌گذاری مطرح می‌شود، حامل بار مفهومی خاصی از خواست و مطلوبیت است. ارزش‌گذاری در اخلاق، تعلیم و تربیت و زمینه‌های نظیر آن از امور مطلوبی نشأت می‌گیرد که برای آنها از منظر اخلاقی، حقوقی، اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و یا هر منظر دیگری ارزش قائل باشیم. بر این اساس مطلوبیت از مهمترین عناصری است که می‌تواند معیار باز شناسی ارزش‌ها در هر قلمرو و زمینه‌ای به حساب آید. البته میزان و نوع مطلوبیت در هر زمینه‌ای متناسب با ویژگی‌ها و اوضاع و شرایط جاری در آن زمینه تعیین می‌یابد. ارزش و ارزش‌گذاری از نقطه نظر اخلاقی بر اساس خوب یا بد، پسند یا ناپسند، معروف یا منکر بودن اعمال و رفتار انسانی قابل درک و شناسایی هستند.

اهمیت همان ارزش نیست ولی می توان گفت که انسان به نسبت ارزشی که برای شیء قائل است به آن اهمیت می دهد. تئوری ارزش با همه اشکال مختلف ارزش مرتبط است.

موضوع ارزشهای اخلاقی، حکم درباره افعال اختیاری انسان است. برای فهم ارزشها، انسان به دنبال درک فعل درست، خوب، بد یا ناپسند است. ارزشها مهم ترین بخش فرهنگ را تشکیل می دهند؛ بخشی که تعیین کننده رفتار انسانهاست و معیار قضاوتهای اخلاقی قرار می گیرند.

اولین تبیینی که در غرب از ارزش صورت گرفت توسط افلاطون بود؛ او همچنانکه وجود خورشید را لازمه ی رشد و بالندگی می دانست، معتقد بود که ایده خیر نیز برای آدمیان و جامعه ضرورت دارد.

با پیشرفت جوامع، معنای ارزش و دامنه آن گسترش یافت و امور ارزشمند صرفاً امور برآورده کننده نیازهای اصلی نبودند؛ دآوری های ارزشی در ساده ترین تصمیم گیری ها انسان جای گرفت. انسان به عنوان موجودی عقلانی نمی تواند به حیات شخصی خود بدون توجه به ارزشها ادامه بدهد. امر مطلوب و خیر در ارتباط با ارزش ها معنا می یابند. در واقع رفتاری نیک یا مطلوب تلقی می شود که مطابق با ارزش های جامعه باشد، در غیر این صورت بد یا نامطلوب قلمداد می شود.

در مبحث ارزش باید به دو گونه ارزش، یعنی ارزش ذاتی و نسبی اشاره شود.

ارزشهای ذاتی، اموری هستند که خیر بالذات هستند؛ یعنی به خودی خود خیرند، اما ارزشهای نسبی اموری هستند که به عنوان وسیله منجر به اهداف یا اثرات نیک می شوند.

برخی بر این اعتقادند که ارزشمندی بدلیل علاقه و توجه فاعل به آن است؛ این دیدگاه بیانگر نسبت ارزشها است؛ چرا که معیار ارزشمندی یک فعل اخلاقی، میزان توجه فاعل به آن فعل است، در حالیکه ارزشهای ذاتی یا مطلق به خودی خود هدفند و نمی توانند ابزار باشند. ارزشهای نسبی مؤلفه ها و اجزاء زندگی خوب را تعیین می کنند، در حالیکه ارزشهای ذاتی به خودی خود خوبند.

ارزشهای ذاتی در اخلاق مبتنی بر هیچ گونه پیش فرض متافیزیکی، متعالی و درک خداوند نیستند. این ارزشها به خودی خود خوبند و هر فردی می تواند آنها را دریابد؛ این گونه ارزشها بر خلاف ارزشهای نسبی بسته به شرایط زمانی و مکانی تغییر نمی کنند و در همه شرایط واجد ارزش واحد هستند.

پل رویژک شمار ارزشهای مطلق را محدود می داند؛ از نظر او محبت، خیر و حقیقت اساسی ترین ارزشها هستند و از همه مهمتر حقیقت است. حقیقت باید ما را شیفته خود کند و زندگی ما را تحت تأثیر قرار دهد، به گونه ای که جهت دهنده افعال ما باشد. او بر این باور است که ما تنها می توانیم جوهری از حقیقت را در یابیم و قادر به درک کل آن نیستیم. خیر از این جهت که به اعمال ما اشاره دارد، یقینی ترین امر است؛ زیرا اعمال انسان

نیازمند فهم اصول، تکالیف و ارزش می‌باشند. ارزشها و اخلاق یک بیان از امر خیرند و نهایتاً اگر ارزشهای مطلق از محبت اشباع شوند از تحریف آنها جلوگیری می‌شود.

یکی از مهمترین مسائل اخلاقی همواره این است که نسبت بین ارزش ذاتی (خیر) و عمل درست چیست؟ دیدگاه‌های متفاوتی درباره رابطه بین ارزش و فعل درست بیان شده است که برخی از آن‌ها به شرح زیر است: اولین دیدگاه این است که ارتباط بین خیر و درست، علی است؛ یعنی طبق گفته افلاطون صرف دانستن خیر ما را به سمت عمل به آن سوق می‌دهد. مردم طبعاً به آنچه خیر است، میل دارند و از هر آنچه بد است بیزارند. بر اساس دیدگاه دوم، درک ما از خیر نمی‌تواند محرک ما به سمت عمل درست باشد؛ بلکه ما باید پیش برنده خیر باشیم.

بر طبق دیدگاه سوم، نسبت بین خیر و درست مفهومی است؛ یعنی ما می‌توانیم درست را بر مبنای خیر تبیین کنیم. بر اساس این دیدگاه هر حکم اخلاقی در خود ارزش را نیز دارد و درست فعلی است که به تحقق بیشترین خیر کمک می‌کند.

نظریه‌هایی این است که هرگونه نسبت بین خیر و درست را نفی کنیم. پذیرش این دیدگاه باعث انکار نقش ارزش و ارزشگذاری در زندگی می‌شود. این نظریه مقبول نیست؛ زیرا ما پیش از این، وجود ارزشها در زندگی را اثبات کرده‌ایم. اما در دیدگاه خدا محور زمانیکه خداوند انسانها را به انجام فعل امر می‌کند، انسانها برای تعیین درستی فعل به دنبال درک ارزش و نتایج آن نیستند؛ خداوند به عنوان خیر محض مطمئناً انسانها را به فرامینی امر می‌کند که به بهترین خیر منتهی می‌شوند، اما مسئله این نیست که آیا فعل به خیر می‌رسد یا خیر؛ بلکه انطباق فعل با فرامین الهی خبر از درستی آن می‌دهد.

برخی هم داوری‌های اخلاقی را وابسته به داوری‌های ارزشی می‌دانند؛ این گروه ارزش‌نگرند و ارزشگذاری را مقدم بر اصول اخلاقی می‌دانند. پس بر این اساس چون ارزشهای اخلاقی معیار و بنیانهای اصول اخلاقی را شکل می‌دهند، ما باید در تعیین ارزشهای درست دقت کنیم. ویرانی ارزشها، ویرانی اخلاق را به همراه دارد و از اینرو نیچه با حمله به ارزشهای بنیادین مسیحیت، ویران کننده اخلاق مسیحی نام گرفت.

۱-۴- رابطه دین و اخلاق

بحث و بررسی رابطه دین و اخلاق به صورت مستقل در جامعه ما کمتر مطرح شده؛ ولی در مغرب‌زمین تحولات و نوسانات فکری زیادی در این زمینه انجام گرفته است. نقطه عطف در تاریخ فرهنگی اجتماعی

مغرب‌زمین رنسانس است، تا قبل از رنسانس، دین رایج در آن دیار که همان مسیحیت بود بر همه شئون زندگی مردم از جمله علم، فرهنگ، سیاست، اجتماع، اخلاق و سایر مسائل حاکم بود و با شکست کلیسا در صحنه‌های مختلف، مردم نیز از دین و گرایش‌های دینی بیزار شدند و به‌جای گرایش به خدا، گرایش به انسان‌مداری مطرح شد. کار به آنجا رسید که بعد از انکار الهیات و معارف دین آنها احساس نیاز به دین نمی‌کردند و کسانی مانند آگوست کنت فرانسوی که دوران حضور دین را سپری‌شده اعلام کرده‌بودند، انسان‌پرستی و انسان‌مداری را به‌جای آن اختراع و اعلام کردند. به‌دنبال این تحول فکری و فرهنگی در تمام شاخه‌های معارف انسانی تحولات عظیمی پدید آمد و نوسانات مختلفی در خطوط مختلف پراکنده شد که هیچ‌جهت واحدی نداشت. یکی از این زمینه‌ها، زمینه‌ی ارتباط دین با اخلاق است. بحث‌های زیادی در زمینه ارتباط دین و اخلاق مطرح شده است.

ادیان صرفاً مجموعه‌ای از آیین‌ها مانند اجرای مراسم عود و بخور، ارائه‌ی گل، به سوی قبله سجده کردن و عبادت نیستند؛ بلکه شامل فرامین اخلاقی و جهان‌بینی نیز هستند. یهودی‌ها اجازه ندارند گوشت خوک بخورند، شاهدان یهوه اجازه ندارند مشروبات الکلی بنوشند، مسلمانان باید در ماه رمضان روزه بگیرند، هندی‌ها گوشت گاو نمی‌خورند؛ علاوه بر این، غالب ادیان در خصوص پرشش‌های بزرگ وجود انسانی، مخصوصاً پرشش‌های مربوط به سعادت ما اظهاراتی دارند. ادیان مدعی این هستند که راه‌هایی به جانب سعادت ارائه می‌کنند. از اینرو، فرامین اخلاقی آنها راهی هستند برای دستیابی به سعادت. چنین فرامینی راهی به سوی سعادت هستند.

فرامین اخلاقی یک دین از سوی مؤمنان و از طریق اعمال ایمانی مختلف و بر پایه‌ی اعتماد بر گرفته می‌شود؛ این فرامین سرمایه‌ی ایمانی هستند که به صورت متقاعد کننده‌ای اثبات نشده‌اند. این به معنای ضدیت عقل با این فرامین نیست؛ بلکه به این مسئله اشاره دارد که آنها بر مبنای دلایل علمی و فلسفی پذیرفته نشده‌اند. ایمان، چنان که هست، امری غیر عقلی نیست. عمل ایمانی دینی از فعالیت‌های فلسفی آشکارا متمایز است و این تمایز بدان معنی نیست که این دو کاملاً در تقابل و تضاد با یکدیگرند.

معمولاً در ارتباط دین با اخلاق سه فرضیه تصور می‌شود:

الف. یکی اینکه دین و اخلاق دو مقوله مشخص متباین از هم هستند و هر کدام قلمرو خاصی دارند و هیچ ارتباط منطقی بین آنها وجود ندارد. اگر مسائل دینی با مسائل اخلاقی تلاقی پیدا کند، یک تلاقی عرضی و اتفاقی است و یک رابطه منطقی نیست که بین دین و اخلاق اتصالی برقرار شود زیرا هر کدام فضای خاص خود و قلمرو مشخص دارند که از هم دیگر جدا هستند و ربطی به هم ندارند. اگر به یکدیگر ارتباط پیدامی‌کنند مثل این است که دو مسافر هر کدام از مبدئی به سوی مقصدی حرکت کرده‌اند و در بین راه اتفاقی در نقطه‌ای همدیگر را ملاقات می‌کنند، ولی این معنایش این نیست که بین این دو مسافر رابطه‌ای وجود دارد. پس یک فرض این است